

نامه آستان قدس

دوره هفتم

وقتی کتابخانه مدرسه فضیه قم

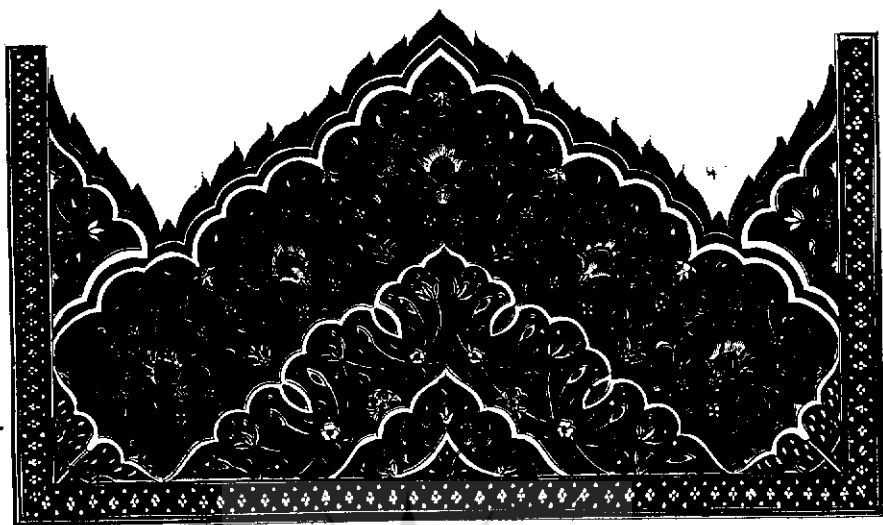
شماره دوم و سوم

درباره سخنان شیوای پیامبر بزرگ اسلام کتابها پرداخته و شرحها نوشته اند. آنچه در این صحائف تقدیم می شود چون به شعر فارسی در آمده است جلوه ای خاص دارد.

سراینده این اشعار **مجد خوانی** از گویندگان و نویسندگان قرن هشتم خراسان است که درخواف (امروز جزو تربت حیدری است) می زیسته و کتابی به نام **روضه خلد** به تقلید گلستان سعدی در بهار سال ۷۳۳ تالیف کرده است. روضه خلد چون به زبان فارسی اصیل و قدیم خراسان است از لحاظ زبان و ادب فارسی ارزش بسیار دارد و از آن گذشته این حسن را دارد که بیشتر داستانها و حکایت های آن حوادث تاریخی و با دیده نیا و سرگذشتهای زندگی مولف است.

روضه خلد هجده باب دارد که آغاز هر باب آن رایگی از کلمات قصار رسول اکرم (ص) با ترجمه آن به شعر فارسی زینت بخشیده است. این کتاب پیش از این چاپ ناپسندی به نام خارستان داشت و آقای **محمود فرخ** که خود از گویندگان توانای خراسان هستند نسخه نفیسی از روضه خلد را که در ۸۳۴ کتابت شده به چاپ رسانده اند و آنچه در این جا آورده می شود با موافقت ایشان از آن نسخه شخصی نقل شده است.

در این نسخه به جای المرء الناس بود ولی چون در مآخذ معتبر قدیمی مثل **جامع صغیر و ترک الاطناب المرء** بود و از آن گذشته در زبان عربی معمولاً برای ناس جمع می آورند نه مفرد، آن را تغییر دادیم.



آرستخان رسول اکرم (ص)

ان من علامات النفاق نقص الميثاق

چو عهد کردی مردانه در صفای کوش
که نقص عهد مردان دین موفقیست

و فای عهد کنایت ز صدق ایماست
پداکنه مردم بد عهد جز نفاق نیست

لا يزال قلبك كبير شاباً في اثنين: في حب الدنيا وطول الأمل

پیر گشتیم و آرزو ما طفل است
شیخ گشتیم و حرص ما بزرگ است

عصر آرزوی که اصل عصیانست
می ندانیم کز چه رست چه خواست

گردانی بگویم ای خواجه
اصل هر دو محبت دین است

أَدَبُ النَّفْسِ خَيْرٌ مِنْ أَدَبِ الدَّمْرِ

جز به علم و ادب که آن تهوت
چو کس نیت از کسی بهتر

ادب علم بهتر از همه چیز
ادب نفس از آن بسی بهتر

المرء على دين خليله فلينظر أحدكم من يخالل

مرد بر دین همشین خودست
نیک و بد همشین نیک و بدست

چون شوی همشین بد کردار
بد شوی همچو همشین ناچار

أَنَا شَبِعُ يَوْمًا وَأَجُوعُ يَوْمَيْنِ

چه کنم لذت و نعیم جهان
چون نخواهم در این جهان بودن

بس کند از خوش جهان قدم
که بدان زنده میوان بودن

لَا مَرَأَةَ لِلْحَمْدِ

ما فاع و تو در بلا
ما خوشدل و تو در عا

الظلم ظلمات يوم القيامة
تا کی رسد آتش جا
خود را موزاند ز غیب

ظلم در نفس خوشترین نیکوست
که همه ظلمت قیامت از دست

بشوای ظالم خب آزار
لین لطف الین عقبی الدار

إِنَّ الْجَنَّةَ حَرَامَةٌ عَلَى الْبُغَاءِ

تو که از اهل دینی ای جوامزد
بخیلان را ز اهل دین نخواهی

زیمنم جای ایشان خبر ختم
«ولم نک نطم السکین» به جوانی

إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَيْسَحْرًا

آدمی زینت از بیان دارد

کوهر فخر و درون دارد

آدمیت عبارت از طقت

نه از این کالبد که جان دارد

اَلرَّمُومُ اَدْبَاءُ كَمَرًا فَانْتَهَمُ امْرَاءُ الْكَلَامِ

گرامی دار اصحاب همزرا

که مردم از هنر باشد گرامی

نکوکن نام ایشان را با احسان

که هست احسان ایشان نیکبختی

لَا يَزَالُ دِينِي فَأَيْمًا يَمُوعِظُهُ الْعُلَمَاءُ

تا جهان پایدار خواهد بود

کار دین بر قسرها خواهد بود

تا بگویند اهل دانش و رای

سخن مصطفی و قول خدای

ملک ایمان ضلّل نخواهد یافت

شرع احمد بدل نخواهد یافت

الشفقة نصف الايمان

شفقت نیمه ای ز ایمانست

مطالعاً شفقت عاوت مسلمانست

هر که راحم و مهربانی نیت

پندار جامع علوم است از آدمیت در آن نشانی نیت

لا فخر الا بالعلم

ز دانش بود مرد را فخر

نباشد چو بی دانشی بیج عار

خدا گفت بی دانشان را مثل

به قرآن « کالانعام بل یضلّ .. »

من عشق و كره وعف ثم مات مات شهيدًا

گر بر سر کوی تو میریم به ارادت

مرگم به مرادت و ملاکم به رسالت